

در آمدی به

# گفت وگویی بین فرهنگ‌ها

اشاره

تنوع و تکثر فرهنگی، به عنوان وجه مشخصه جهان امروز، بیش از هر چیز گفت‌وگو و دیالوگ میان فرهنگ‌ها را به منظور درک متقابل و تفاهم و چاره‌اندیشی برای عمده‌ترین مشکلات مبتلا به بشر، ضروری می‌سازد. تجربه تاریخی سده‌های گذشته به بشر آموخت؛ اول اینکه، هوس ادغام و جذب فرهنگ‌های متنوع در یک فرهنگ واحد جهانی را باید از سر به در کرد. دوم اینکه، گره‌گشایی از مسایل و مشکلات امروز جهان، تنها با همکاری و تفاهم همه آحاد مردم و بهره‌گیری از همه باورها و ارزش‌های فرهنگی، امکان‌پذیر است و در این راستا، مغرب زمین باید از برج حاج تخیلی پایین بیاید و مشرق‌زمین باید با اتکا به فرهنگ و تمدن خود و بهره‌گیری از دستاوردهای نیکوی تمدن مغرب زمین، باب دیالوگ و گفت‌وگو با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر را بگشاید.

طرح اندیشه گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها توسط رئیس‌جمهور محترم جناب آقای خاتمی، در جهان با استقبال خیل عظیم روشنفکران و اندیشمندان و انسان‌های منصف و صلح‌دوست مواجه شد. امید است که با بسط و

گسترش این اندیشه و تحقق عملی آن، شاهد جهانی هاری از برخورد و کشمکش همراه با صلح، عدالت و رعایت حقوق انسان‌ها باشیم. در این مقاله، نگارنده سعی دارد به موضوعات زیر بپردازد: «جهان امروز، تکثرگرایی و گفت‌وگو»، «رهیافت‌های مربوط به مقوله گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها»، «رهیافت نسبی‌گرایی (پست مدرنیسم)»، «رهیافت خردآینی (مدرنیته)»، «رهیافت تأویسل (هرمنوتیک)»، «فقد اندیشه قوم مدارانه غربی»، «گفت‌وگو، سوءتفاهم و مسؤولیت غرب و شرق» و «ارزش‌های جهانشمول و گفت‌وگو».

## جهان امروز، تکثرگرایی و گفت‌وگو

ما در جهان امروز، شاهد تنوع و تکثر فرهنگ‌ها هستیم و تلاش‌هایی که برای جذب و ادغام فرهنگ‌های گوناگون در یک فرهنگ غالب و جهانی صورت گرفت، با توفیق همراه نبوده است. این تنوع و تکثر علاوه بر اینکه یک واقعیت است در نفس خود با ارزش می‌باشد و مراد از گفت‌وگوی بین آنها به معنی حل و ادغام یکی در دیگری نیست. به قول

## سید محمد مهدیزاده

«پرزدکوتیار» ما موظفیم تعهد به کثرت‌گرایی را، نه تنها به منزله اصلی بلکه به منزله آرمانی برای روابط میان ملت‌ها و مناسبات درون جامعه‌ها دوباره تأیید کنیم... باید از گوناگونی و تفاوت‌های فرهنگی‌مان خشنود باشیم و از آنها درس زندگی بگیریم.<sup>۱</sup>

واقعیت جهان امروز، تداوم دو جریان موازی «جهانی شدن» و «محلی‌گرایی» است. به عبارتی آنچه در جهان در حال تحقق است، تنها فراگرد جهانی شدن نیست بلکه کنش دو جانبه و پیچیده‌ای است میان جهانی شدن و هویت‌های منطقه‌ای، قبیله‌ای و فرهنگی.

«در کنار روند جهانی شدن فرهنگ، بسیاری از ویژگی‌های بومی و منطقه‌ای نیز پررنگ می‌شوند. به عبارت دیگر، این روند به طور دیالکتیکی در درون خودش روندی متضاد با خود را تولید می‌کند. در عین حال که ارتباطات، جهانی می‌شود و فن‌آوری به همه جا رسوخ می‌کند، نوعی خودآگاهی قومی، مذهبی و فرهنگی رشد می‌کند و وفاداری‌های محلی‌ای که در این فرهنگ جهانی جای نمی‌گیرند تقویت می‌شوند و خرده هویت‌ها برجسته می‌گردند.»<sup>۲</sup>

آیا وسایل ارتباط جمعی، جهان ما را به لحاظ فرهنگی، کوچک و یکسان کرده‌اند و یا آن را متنوع و متکثر نموده‌اند؟ «جیانی واتیمو» در این خصوص ایده جالبی دارد: «وسایل

ارتباط جمعی نقش تعیین‌کننده‌ای در فروریزی دیدگاه‌های مرکز - بنیاد داشته است. آنچه که عملاً با وجود تلاش‌های مراکز عمده سرمایه اتفاق افتاد این بود که رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها، به عنصری برای گسترش، تکثیر و فوران جهان‌نگری‌های گوناگون تبدیل شدند... در جسامه رسانه‌ای، انگاره آرمانی آزادی و رهایی که مبتنی است بر خود آگاهی روشن و دانش کامل انسان همه آگاه، جای خود را به انگاره‌ای استوار بر نوسان و چندگانگی و کثرت و در نهایت، افول اصلی بی‌چون و چرای واقعیت دهد... با اضمحلال انسدیشه خردمندانگی مرکز- بنیاد تاریخ، جهان ارتباطات همگانی به سان مجموعه‌ای چندگانه از خردمندانگی‌های «محلی» یعنی اقلیت‌های اخلاقی، جنسی، دینی، فرهنگی و یا هنری - که هر کدام صدای خود را دارند - فوران می‌کند.»<sup>۳</sup>

در این جهان پرتنوع و متکثر به لحاظ فرهنگی، دینی، ارزشی و... برای درک متقابل و نزدیکی افق‌های فکری به یکدیگر، جهت توافق و تفاهم - و نه جذب و ادغام یکی در دیگری - ضرورت گفت‌وگو حس می‌شود. در واقع، جهان متکثر بستر مناسب گفت‌وگو و مکالمه است و گفت‌وگو به نوبه خود، اصل تکثیر را حفظ و بازآفرینی می‌کند. فلسفه گفت‌وگو، پذیرش این اصل است که دیگری نیز وجود دارد و به همان اندازه می‌تواند واجد حقیقت باشد. حتی اگر کسی مدعی باشد که تمام حقیقت در نزد اوست بخشی از آن حقیقت، عبارت است از حرمت گذاردن به دیگران.

«مراد از جهان‌نگری کثرت‌طلب این است که مکاتب جهانشمول، چه در سطح جهان و چه در چارچوب اجتماعی و سیاسی خویش، بتوانند پیرامون حقیقت تبیین‌های خویش، درستی‌تعالیم و فرامین‌شان و اعتبار وعده‌هایشان به بحث و مشاجره بپردازند بی‌آنکه خود را به آن دسته از دلایل و برهان‌هایی محدود نمایند که انتظار می‌رود در جوامع مدرن به‌طور عمومی به رسمیت شناخته شود. بی‌گمان از چشم‌انداز جهان‌نگری‌ها، چنین تفکری نه قربانی کردن ادعاهای بنیادین نسبت به حقیقت را ناگزیر می‌سازد و نه تغییر معنای ادعاهای ناظر بر حقیقت را به ادعاهایی که وابسته و منوط به متن و زمینه‌اند و بر حقانیت نظارت دارند. این

تفکر تنها حاکی از آن است که در بحث پیرامون مسایل مناقشه برانگیز و بنیادین جهان‌بینی‌ها، هرچند هم که مباحثه به‌طور عقلایی و استدلالی پیش رود، باز هم نمی‌توان انتظار وحدت و توافق را داشت. چنین انتظاری شامل تلاش‌های ناظر بر تفاهم بین فرهنگی نیز می‌شود، مادام که هدف آنها این است که با چشم‌پوشی از تمایزهای موجود در جهت‌گیری‌های ارزشی بنیادین، از احترام گذاردن به ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی در فرهنگ‌های بیگانه حمایت کنند، اما تا زمانی که پیشاپیش بر سر شروط و مفروضات مهم این ارتباط توافق نشده باشد، اساساً حرکت به سوی چنان ارتباطی آغاز نمی‌شود. طرفین مباحثه باید از اعمال قهرآمیز حقایق ایمانی خویش ... صرف‌نظر کنند، باید سنت‌ها و اشکال زندگی رقیب را کاملاً مستقل از ارزش‌گذاری‌های متفاوت و متقابل به منزله سنت و فرهنگی هم‌ارز و دارنده حق برابر به رسمیت بشناسند... تفاهم بین‌فرهنگی، تنها

خرد انسانی و وجود ارزش‌های عام و جهانشمول بشری، نهایتاً حکم به یکسان‌سازی فرهنگ و سنن همه ملل براساس معیارها و موازین خرد غربی می‌دهد و در سر دیگر این طیف، نگرش نسبی‌گرایانه پُست مدرنیستی وجود دارد که با اشاره به نسبی بودن مفاهیم حقیقت و واقعیت و انکار وجود ارزش‌های جهانشمول، امکان گفت‌وگو بین فرهنگ‌ها را نفی کرده و نهایتاً حکم به یکتانگاری و غیرقابل مقایسه بودن فرهنگ‌ها و سنن می‌دهد.

«هایرامس» در سال ۱۹۹۵ به هنگام دريافت جایزه کارل یاسپرس در سخنانی تحت‌عنوان رابطه بین فرهنگ‌ها چنین می‌گوید: «به این پرسش بنیادی که آیا انسان‌های متعلق به فرهنگ‌های گوناگون، اساساً می‌توانند زمینه مشترکی برای تفاهم داشته باشند و اگر آری، این مبنای مشترک جهانشمول و پیوند دهنده چه خواهد بود تاکنون چند پاسخ متفاوت داده شده است:

### ■ یکی از ابزارها و امکانات موجود که می‌تواند در گشودن باب گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها، یا بالعکس، در دامن زدن به کینه و نفرت قومی، نژادی و فرهنگی، سهم اساسی ایفا نماید، رسانه‌ها هستند.

۱. از یک طرف کل‌گرایی حق به جانب سنت غربی است که نقطه عزیمت خود را یگانه‌بودن خرد فطری در همه انسان‌ها می‌داند و بدین دلیل، معیارها و موازین علم و فلسفه [غربی] را چراغ راهنمایی تلقی می‌کند که در پرتو آن می‌توان آنچه را که اعتبار عقلایی دارد با اطمینان کامل تعبیر و تفسیر کرد.

۲. نقطه مقابل این پاسخ، نسبی‌گرایی با خود متناقضی است که مدعی است همه سنن فرهنگی قدرتمند، معیارهای ویژه و مسلماً قیاس‌ناپذیر خویش را برای تشخیص حق از باطل دارند و در هر سنت، مقوله عقلانیت از معنایی خاص و متعلق بدان سنت برخوردار است. بسدین ترتیب، در حالی که پیروان جهانشمول بودن معیارهای عقلایی، دستاوردهای علوم اجتماعی و تاریخی را بر باد می‌دهند نسبی‌گرایی، خود را یک‌جا مغلوب و مقهور این دستاوردها می‌کند. از یک سو حقایق ایمانی گوناگون، قربانی نقد یک خرد واحد می‌شوند و از سوی دیگر این خرد جهانشمول، در حقایق ایمانی اتحادناپذیر، چند پاره

تحت شرایطی میسر خواهد بود که فرهنگ‌های رقیب برای یکدیگر آزادی‌های متقارن قایل شوند و پیشاپیش افق‌ها و چشم‌اندازهای حریف را به‌طور متقابل از آن خویش سازند. تنها در آن زمان است که فرهنگی سیاسی شکل خواهد گرفت که نسبت به ضرورت نهادین کردن انسانی و حقوقی شرایط مناسب ارتباط، حساس خواهد بود.»<sup>۴</sup>

### رهیافت‌های مربوط به مقوله گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها

مقوله گفت‌وگو و دیالوگ میان فرهنگ‌ها را از منظرهای گوناگون و بعضاً متضاد باید نگرست؛ زیرا هر یک از رهیافت‌ها، خود در بطن و زمینه یک «پارادایم» معرفت‌شناسانه جای می‌گیرد و به این پرسش که آیا انسان‌های متعلق به فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون می‌توانند با یکدیگر وارد دیالوگ شوند، پاسخ‌های متفاوتی عرضه می‌دارند. در یک سر طیف این پاسخ‌ها، نگرش کل‌گرایانه مدرنیستی قرار دارد که با اعتقاد به یگانه بودن

می‌شود.

۳. در این باره هم‌اوردجویان تاریخی‌گری، پاسخ‌های پخته‌تر و اندیشیده‌تری یافته‌اند، نخستین پاسخ متعلق به متن - زمینه‌گرایی است که فرض وجود یک خسراندانسانی جهانشمول را با دیده تردید می‌نگرد. از این دیدگاه، ادعاهای نامشروط ناظر بر حقیقت، تنها در قالب روایت‌های محلی و منطقه‌ای ظاهر می‌شوند و همواره در متن و زمینه یک سنت معین، ریشه‌ای ژرف دارند.

«السدمیرمک اینتایر» و «ریچارد روتوری» به عنوان پیروان این دیدگاه می‌کوشند از تناقض موجود در موضع نسبی‌گرایی پرهیز کنند، زیرا نسبی‌گرایی ناگزیر است وابسته بودن اعتبار نظر خود را به هر متن و زمینه‌ای انکار کند و آن را در مقایسه با هر نظر دیگر، یک استثنا بداند.

## ■ رسانه‌ها چنانچه به جای ترویج ارزش‌هایی چون صلح، برابری، آزادی و... به جنگ و خصومت دامن بزنند، پروژه گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را با تأخیر و یا شکست مواجه می‌سازند.

بنا به نظر مک اینتایر، به‌هنگام تصادم جهان‌نگری‌های رقیب، حقیقت متعلق به سنت قوی و غالب خود را از این طریق به نمایش می‌گذارد که سنت مغلوب، معیارها و موازین خویش را رها ساخته و از راه پذیرش آیین تازه می‌کوشد راه‌گریزی از بن‌بست و بحران شناخت‌شناسانه خویش بجوید. ولی «روتوری» با منتش تفسیرگرایانه پسنندیده، نخست می‌خواهد از متن و زمینه متعلق به خویش مطمئن شود، اما به نحوی یک‌جانبه بدین متن وفادار می‌ماند. وی خود را پیرو قوم محوری خوش اقبال معیاری می‌داند که هریک از ما به نوبه خود بهترینش می‌دانیم و تفاهم بین فرهنگ‌ها را چنین معنا می‌کند که هر فرهنگ همواره در تلاش است فرهنگ بیگانه را در جهان دائماً گسترش یابنده خویش، جذب

نماید و به شکل و شمایل فرهنگ خویش در آورد.

۴. تأویل (هرمنوتیک) فلسفی در برابر این الگوی فهم فرهنگ‌های دیگر که بر جذب و هضم متکی است الگوی دیگری را قرار می‌دهد. در این الگو نیز متن و زمینه موقعیتی که نقطه عزیمت است به سود عینیت از پیش مقدر قربانی نمی‌شود اما موقعیت گفت‌وگو که شنونده و گوینده یا پرسشگر تفسیرکننده و نویسنده پاسخگو در آن قرار دارند از راه تقارن مناسبات، خصلت‌بندی می‌شود.

بنا به این تعبیر، تفاهم تنها بین طرفینی ممکن است که انتظار دارند بتوانند از یکدیگر بیاموزند و در مبادله چشم‌اندازهایی که معطوف به هریک از آنهاست بکوشند افق پیش - ادراک‌های زبان خویش را با افق دیگری نزدیک نمایند. بدین ترتیب تأویل‌گرایی می‌کوشد با استفاده از شرایط ارتباطی موفق، به بالقوگی جهانشمول خردی که در زبان پیکر یافته است، دست یابد و تلاش و جسارت برای تفاهم بین فرهنگی را برانگیزد.<sup>۵</sup>

«هابرماس» ادامه می‌دهد: «اما کماکان روشن نیست که تلاش برای تفاهم به سوی کدام هدف می‌تواند نشانه رود؟ آیا هدفش توافق و تفاهم بر سر موضوع است یا با توجه به مخالفت‌هایی که عقلاً قابل انتظارند، هدف متواضعانه‌اش احترام متقابل به قدرت حقه سنت‌های متقابل و متناقض است؟ پاسخ به این پرسش عمیقاً به درک ما از روشنگری منوط است. بسته به اینکه ما روشنگری متحقق شده در دوران مدرن اروپا را چطور بفهمیم، روش ما در کشیدن خط تمایز بین ایمان و دانش و بین سپهرهایی که ما منطقاً مجازیم در این سپرها انتظار تفاهم یا تخالف عقلایی داشته باشیم، تفاوت خواهد کرد.»<sup>۶</sup>

با پیروی از تقسیم‌بندی هابرماس از رویکردهای مربوط به گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها، سه رویکرد الف: نسبی‌گرایی (پست مدرنیسم)؛ ب: خرد آیینی (مدرنیته) و ج: تأویل (هرمنوتیک) به اجمال بررسی می‌شود.

**الف: رهیافت نسبی‌گرایی (پست مدرنیسم)**  
به نظر یک شخص نسبی‌نگر، چیزی حقیقت ندارد مگر اینکه از نظر کسی، حقیقت دانسته شود یا بهتر بگوییم کسی «اعتبار» خود از جهان و اندیشه‌ها را «حقیقت» بنامد. دانش و

حقیقت نسبی هستند؛ یعنی نسبت به زمان، مکان، فرهنگ، جامعه و...

«هیچ مبنای عقلی وجود ندارد که نظام ارزشی A را برتر از نظام ارزشی B بدانیم. مبنای عقلانی، خود زاده نظامی ارزشی است. تنها از چشم‌انداز یک نظام معین فرهنگی می‌توانیم هنجارها، ارزش‌ها و باورهای را که مردمان در همان نظام آفریده‌اند، بسنجیم و آنها را عقلانی یا نابخردانه ارزیابی کنیم. در برابر این حکم نسبی‌نگرانه، شماری از نویسندگان بر این گفته پافشاری کرده‌اند که دست‌کم برخی از ارزش‌ها جهانشمول‌اند و به همین دلیل نمی‌توانیم بگوییم که تمام ارزش و هنجارها «به‌طورکامل، ویژه فرهنگ‌های متفاوت و از این‌رو با هم قیاس‌ناپذیرند.» اما باید از آنها پرسید که آن ارزش‌های جهانشمول کدامند؟ هر ارزش در دل یک نظام مفهومی شناختی و در چارچوب عقاید و باورهایی که پیش‌تر، فرهنگی خاص آنها را آفریده است، طرح و بیان می‌شود. حتی مختصری آشنایی با زندگی هر روزه مردمانی دیگر که فرهنگ‌هایی دیگر دارند نشانی می‌دهد که هیچ حکم ارزشی و اخلاقی جهانشمول نیست.»<sup>۷</sup>

با توجه به نکته‌های بالا، نسبی‌نگرها، خرد آیینان را متهم می‌کنند که هرچند پیوسته از مکالمه فرهنگی دم می‌زنند اما در واقع، باور به پایگانی ارزشی را تبلیغ می‌کنند. نسبی‌نگری فرهنگی، مورد خاص از نسبی‌نگری شناخت‌شناسانه است که بر ناتوانی ما در داوری میان ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی به دلیل تمایز عمیق شناختی - مفهومی و نظری تأکید می‌کند. بنابراین هیچ حکم ارزشی و اخلاقی جهانشمول نیست و نمی‌توان هم از موضع معینی، ارزشی را تبلیغ نمود و خواستار جهانشمولی آن شد و هم از گفت‌وگوی فرهنگی سخن گفت.

«دانسلی لیتل» در کتاب تبیین در علوم اجتماعی، چند تقریر مختلف از نسبیت فرهنگی به دست می‌دهد:

نسبیت مفهومی، نسبیت اعتقادی، نسبیت ارزشی - هنجاری.

نسبیت مفهومی برآن است که زبان‌های مختلف، واجد نظامات مفهومی غیرقابل قیاس هستند و در نتیجه فرهنگ‌ها و گروه‌های مختلف، جهان را در مولاتی می‌گنجانند که غیرقابل قیاس با یکدیگرند. نسبیت اعتقادی برآن است که فرهنگ‌های مختلف واجد

معیارهای مختلفی برای برآورد و سنجش اعتقاداند که گاه از بُن آشتی ناپذیرند و در نتیجه دارای نظامات اعتقادی غیرقابل قیاس با یکدیگرند.

نسبیت هنجاری هم بر آن است که فرهنگ‌های مختلف، واجد نظامات ارزشی مختلف‌اند و لذا علوم اجتماعی باید برای هر گروه فرهنگی، پرونده مستقلی باز کند و هنجارها و ارزش‌هایی را که در بُن رفتار آن گروه است جداگانه در مطالعه گیرد.<sup>۸</sup>

نسبی باورها با ثابت پنداشتن فرهنگ‌ها و با انکار امکان شناخت، ارتباط، همدلی و مکالمه کارساز فرهنگی، در واقع همه راه‌ها را بسته معرفی می‌کنند. به اعتقاد اینان، فرهنگ‌ها به روی هم پنجره‌ای ندارند و هر گویی رنگ تعلق به سنت و فرهنگ خاص خود را دارد: هیچ استاندارد فرافرهنگی برای شناخت، توصیف و تأویل و توضیح مناسبات انسانی در زمینه فرهنگی خاص وجود ندارد.

«اهمیت‌رهایی بخش آزادشدن تفاوت‌ها و گویش‌ها در سوگم کردگی همگانی‌ای است که، بازشناسی اولیه آنها را همراه می‌کند. من در جهانی از گویش‌ها به گویش خودم صحبت می‌کنم. باید آگاه باشم که گویش من «زبان» یکه نیست بلکه زبانی است در میان بسیاری از زبان‌ها. اگر من در این جهان چند فرهنگ، ارزش‌های مذهبی، زیبایی‌شناختی، سیاسی و قومی خود را ارائه می‌دهم باید به دقت از تاریخ‌مندی، ناپایداری، بسته‌گی و محدودیت این نظام‌ها و در درجه اول نظامی که به من مربوط می‌شود آگاه باشم. در چندگانگی «گویش‌ها» و در جهان‌های مختلف فرهنگی‌ای که مردم‌شناسان و قوم‌شناسان به ما معرفی کرده‌اند زیستن در این جهان چندگانه به معنای تجربه آزادی به مثابه نوسانی پیوسته میان تعلق و سوگم کردگی است.»<sup>۹</sup>

پست مدرنیستها تجربه کشورهای مختلف را با یکدیگر غیرقابل مقایسه دانسته و معتقدند که هیچ جبر تاریخی و هیچ قانونمندی کلی تاریخی در کار نیست که همه کشورهای تابع آن باشند و بنابراین هیچگونه نظریه عمومی نمی‌توان عرضه کرد که ناظر و شامل بر تجربه همه کشورها باشد. پس تمدن‌ها خصیلتی یکتا دارند.

ب: رهیافت خرد آیینی (مدرنیته)  
خرد آیینان معتقدند که «طبیعت انسان»

خود آنان ثابت می‌شود؟ به عبارتی، اگر این حکم نسبی باوران را بپذیریم که هیچ حقیقتی وجود ندارد پس خود این نحله، تهی از حقیقت است و اگر آن را استثنا بدانیم دچار تناقض می‌شویم.

«نحله مدرنیسم قرن نوزدهم استدلال می‌کرد که ما در جهان شاهد یک راه رشد بیشتر نیستیم و آن راهی است که در غرب اتفاق افتاده و عین آن هم در سایر کشورها تکرار خواهد شد. بنابراین باید منتظر فروپاشی جامعه سنتی در کشورهای در حال توسعه بود. فروپاشی و افول مذهب و فرهنگ سنتی، نظام معیشتی سنتی و غیره، سرانجام به پیدایش جامعه مدرنی می‌انجامد که سکولار، عقل‌گرا و دنیاگراست. به‌طورکلی مدرنیست‌ها یکسان انگار هستند و قایل به این می‌باشند که تجربه بشری، تجربه یکسانی است؛ زیرا ساخت ذهن انسان، یکسان است و خردمندی و توانایی عقلی

### ■ برای برداشتن موانع گفت‌وگو، بیشترین تلاش باید از سوی غرب به عمل آید، زیرا این غرب بود که طی سده‌های گذشته با نوعی تفرعن و خودخواهی، در صدد نفی و انکار فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر برآمد.

انسان در همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها یکسان است.<sup>۱۲</sup>

#### ج: رهیافت تأویل (هرمنوتیک)

رهیافت هرمنوتیکی مبتنی است بر مکالمه و گفت‌وگو بین افق‌های فکری و فرهنگی متفاوت، جهت تفاهم و درک متقابل و پذیرش این اصل که دیگری نیز ممکن است واجد حقیقت باشد.

به قول هابرماس، «تفاهم، تنها بین طرفینی ممکن است که انتظار دارند بتوانند از یکدیگر بیاموزند و در مبادله چشم‌اندازهایی که معطوف به هریک از آنهاست بکوشند افق پیش ادراک‌های زبان خویش را با افق دیگری نزدیک نمایند... تأویل‌گرایی می‌کوشد با استفاده از شرایط ارتباطی موفق، به بالقوگی جهانشمول خردی که در زبان پیکر یافته است دست‌یابد و تلاش و جسارت برای تفاهم بین فرهنگی را

یکی است و در هر حالت، هر جامعه و هر موقعیتی، دگرگونی ناپذیر باقی می‌ماند و تفاوت‌هایی چون رنگ پوست یا اختلاف‌های جسمانی در این بنیان یکسان، خللی وارد نمی‌کند. به قول دکارت «میان آدمیان، عقل از همه چیز بهتر تقسیم شده است» کاسیر از قول روشنگران نوشته است: خرد برای همه افراد بخرد، همه ملل، همه ادوار و همه فرهنگ‌ها یکی است. از تغییرپذیری عقاید دینی و پندهای اخلاقی و اعتقادات گرفته تا عقاید نظری و احکام، می‌توان عنصری پایدار و استوار بیرون کشید که فی‌نفسه پایدار است و همین یگانگی و پایداری است که ذات واقعی خرد را بیان می‌کند.»<sup>۱۰</sup>

«خرد آیینان به نسبی باوران ایراد می‌گیرند که در قایل شدن به تمایز مطلق دو یا چند دنیا، اساس کار و ادعای مرکزی خود یعنی انکار امر مطلق را از یاد می‌برند. تمایز دنیاها، «مطلق» نیست. بی‌شک میان دنیای یک دانشمند یا روشنفکر غربی امروزی و جهان فکری و فرهنگی کسی که «انسان ابتدایی» خوانده می‌شود و بومی قبیله‌ای در آفریقا یا اقیانوسیه است، تفاوت زیادی وجود دارد. اما میان اینها ارتباط انسانی ایجاد می‌شود و راه همدلی‌شان بسته نیست. آیا تاکنون نوشته‌ای از هیچ انسان‌شناسی خوانده‌اید که اعلام کند من به میان فلان قوم «ابتدایی» رفتم اما هیچ چیز از زندگی، روابط خویشاوندی و خانوادگی، آداب و رسوم و... آنان درک نکردم؟ حتی پرشورترین نسبی باوران و تمام انسان‌شناسان و فرهنگ‌شناسانی که با صراحت کار خود را تأویل زندگی‌های دیگر دانسته‌اند (برای نمونه کلفورده‌گیرتز)، در گزارش‌های خود چیزهایی را که درک کرده‌اند بیان می‌کنند و خیر از گونه‌ای ارتباط ممکن با فرهنگ‌های دیگر می‌دهند و به شکل‌های گوناگون می‌کوشند تا قیاس‌هایی را میان «جهان‌نمادین انسان» به اصطلاح ابتدایی» و جهان مدرن ایجاد کنند.»<sup>۱۱</sup>

خردباوران، نسبی باوری را فاقد هماهنگی و پیوستگی درونی می‌دانند و معتقدند که این نحله، در حالی که هرگونه آیین را رد می‌کند خود تبدیل به آیین شده است. نسبی باوری، هیچ آزمون شناخت‌شناسانه‌ای را معتبر نمی‌داند. اما خود، حکمی شناخت‌شناسانه می‌دهد. اگر حرف نسبی باورها درست باشد که هیچ ملاکی قطعی برای تشخیص درست از نادرست وجود ندارد، چگونه صحت حرف

تکثر و تنوع فرهنگ‌ها، سنت‌ها، عقاید و... را محترم شمرد و صرفاً از منظر یک پارادایم فکری و فرهنگی غالب، حکم به مصادره و انحلال دیگر ارزش‌ها و باورهای فرهنگی نداد. اگر شناسایی دیگران ناشی از اراده معطوف به قدرت و سلطه باشد اصل گفت‌وگو نقض شده و تفاهم و توافق حاصل نخواهد شد.

در جهان امروز برای تحقق اصل گفت‌وگو، باید از حدود پارادایم اروپایی و غربی فراتر رفت و برای همه فرهنگ‌ها حق برابر برای اظهارنظر و برخورداری از حقیقت و خردمندی قایل شد.

گفتمان مدرنیسم مبتنی بر «تمایز» بود. تمایز میان عقل و جنون، تجدد و سنت، مرد و زن ... و هر آنچه همخوان و سازگار با باورها و عقاید مدرنیسم نبود «غیر» و «دیگری» قلمداد می‌شد و می‌بایست یا به دور افکنده شود و یا به نحوی در این ایدئولوژی حل و جذب شود. مدرنیسم در پی تحقق این اصل یعنی «ساختن جهان بر صورت خویش» فضای تنفس و رشد دیگر اعتقادات و سنن را به شدت دچار محدودیت ساخت.

«اندیشه‌مندان روشنگر، سرخوش از گسترش دانایی‌ها، پیشرفت فنی و پالایش اخلاقی که اروپای قرن هیجدهم به آن نائل شده بود، مفهوم تمدن را ابداع کردند که معرف آن وضع بود، این به آن معنا بود که آنها از سرنوشت آن روز خود، یک الگو، از عادات ویژه خود قابلیت‌های تعمیم‌پذیر، از ارزش‌های خود معیارهای مطلق داور و از اروپایی، ارباب و صاحب‌اختیار طبیعت و بهترین موجود آفرینش را ساختند. این بزرگ‌بینی ... در قرن بعد، تنفیذ دانش قوم‌شناسی - در شرف پیدایش - را نیز به دست آورد. برای مثال «مورگان» در کتاب «جامعه کهن» نوشت: «اکنون با تکیه بر دلایل تردیدناپذیر می‌توان اطمینان داد که در تمام قبایل بشری، مرحله وحشیگری مقدم بر دوران بربریت بود همچنان که دوران بربریت نیز بر تمدن، تقدم داشته است. همچنانکه می‌دانیم تاریخ بشر، چه از لحاظ منشأ، چه از لحاظ تجربه و چه از لحاظ پیشرفت یکی است.»<sup>۱۵</sup>

اروپایی‌ها با اطمینان به این امر مسلم بود که در پایان قرن نوزدهم کار استعمار را به انجام رساندند، اروپایی خردمند و فن‌سالار تجسم پیشرفت و ترقی در برابر سایر جامعه‌های انسانی است و لذا تسخیر این جوامع از طرف

در این نحله، دیگری به عنوان «سوژه» یعنی موجودی بر خوردار از شعور فرض می‌شود و ارتباط از نوع سوژه - سوژه است، نه، سوژه - ابژه. این رهیافت ناشی از اراده معطوف به فهم متقابل و نزدیک شدن به افق فکری دیگری برای دستیابی به تفاهم و همدلی و به رسمیت شناختن حق برابر برای طرفین گفت‌وگوست.

«در مکالمه، ما داور نمی‌کنیم فقط می‌خواهیم جز دلیلی که خود برای کنش‌ها و باورهای مخاطب می‌آوریم (هرچند که آن دلیل به گمان ما محکم باشد) دلایل او را هم بشناسیم. مکالمه، «ادارسی» نیست، بل، تلاشی است برای ایجاد «تفاهم»، حتی در شرایطی که تفاهم ناممکن می‌نماید. قرار نیست که فرهنگی برای ابد دست نخورده و یک شکل باقی بماند. قرار نیست که دو فرهنگ برای همیشه به صورت دو دنیای متفاوت و چه بسا متخاصم ادامه یابند. چرا بپذیریم که گروه‌های فرهنگی متفاوت نمی‌توانند هیچگونه تلاشی برای درک یکدیگر بکنند؟ براساس پذیرش برابری و حقوق مساوی دو طرف مکالمه، می‌توان کوششی را در جهت چاره‌جویی مشترک آغاز کرد. ممکن است که در این تلاش یکی از دو طرف، و شاید هر دو، بتوانند دیگری را در افق دانایی خود درک کنند. حتی با پذیرش نسبی‌نگری رادیکال هنوز می‌توان به آخرین تیر ترکش این واپسین کوشش در یافتن بدلی تازه، دل بست. مگر آنکه راه دستیابی به معنای مشترک را به‌طور مطلق بسته ببینیم. اما در این حالت نیز کیست که حتی لذت بازی زبانی تازه‌ای را از من بگیرد؟ درست به این دلیل که زبان مشخصی به قول «ویتگنشتاین» وجود ندارد، زبان بسته، زبان بیرون از ارتباط، نیز بی‌معناست. من می‌گویم و گفته من راه ارتباط با دیگری را شاید بگشاید. من می‌کوشم تأویل او را برای خود بازسازی کنم، تلاش می‌کنم تا منطق نهفته کار او را بشناسم و بازی زبانی ویژه او را درک کنم.»<sup>۱۶</sup>

نقد اندیشه قوم‌مدارانه غربی [نقد ایدئولوژی یکسان‌انگار مدرنیسم]

پیش شرط گفت‌وگو و دیالوگ بین فرهنگ‌ها، پذیرش حق برابر برای طرفین گفت‌وگو به منظور درک متقابل و پرهیز از هضم، حذف و یکسان‌نگاری است. باید نفس

■ تنوع و تکثر فرهنگی، به عنوان وجه مشخصه جهان امروز، بیش از هر چیز گفت‌وگو و دیالوگ میان فرهنگ‌ها را به منظور درک متقابل و تفاهم و چاره‌اندیشی برای عمده‌ترین مشکلات مبتلا به بشر، ضروری می‌سازد.

■ جیانی واتیمو: آنچه که عملاً با وجود تلاش‌های مراکز عمده سرمایه اتفاق افتاد این بود که رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها، به عناصری برای گسترش، تکثر و فوران جهان‌نگری‌های گوناگون تبدیل شدند.

او، همچون سریعترین و بزرگوارانه‌ترین وسیله‌ای است که عقب‌مانده‌ها را به مدار تمدن می‌کشاند. ملت‌های پیشرفته رسالتی برای خود قایل بودند و آن تسریع حرکت غیر اروپایی‌ها به سوی آموزش و رفاه بود. باید در راه خیر و صلاح همان مردم بدوی، تفاوت‌های آنها یعنی - عقب ماندگیشان - را در کلیت جهانی غرب، مستحیل کرد.

«قوم مداری» در روزگار ما بزرگترین مانع ارتباط میان فرهنگ‌ها و همکاری واقعی بین‌المللی است. چنین احساسی، از عدم درک طرف مقابل سرچشمه می‌گیرد. قوم‌مداری بدان معناست که ارتباط تنها از یک سو برقرار می‌شود، دادوستدی انجام نمی‌گیرد و سخن طرف مقابل شنیده نمی‌شود. «پایه اصلی قوم محوری این است که کسی بگوید باورها، کنش‌ها، هنجارها و ارزش‌های مورد قبول من برتر از سایر باورها، کنش‌ها، هنجارها و ارزش‌هایند و در هر گونه رویارویی محتمل با

را عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجادسلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق می‌داند و براین باور است که رابطه و نسبت شرق و غرب، رابطه قدرت، سلطه، درجات مختلفی از یک برتری و تفوق پیچیده است. شرق‌شناسی خیلی بیش از آنچه به عنوان یک موضوع وعظ و سخنرانی درست در مورد شرق مطرح باشد، به عنوان نشانه با ارزشی از اعمال قدرت اروپایی - آتلانتیک برشرق محسوب می‌شود. سرمایه‌گذاری مستمر روی شرق‌شناسی، به عنوان یک نظام معرفتی درباره شرق آن را به عنوان ابزار مقبول پالودن و فیلتر شرق در وجدان غربی‌ها در آورد.

همچنانکه بیان کردیم، گفتمان مدرنیسم مبتنی بر «تمایز» میان خود و دیگری بود. ابتدا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و شاخص‌های اساسی برای این ایدئولوژی توسیع گشت و سپس همه باورها و عقاید دیگر که با این شاخص‌ها

■ «ادوارد سعید»، گفتمان «شرق‌شناسی» را عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجادسلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق می‌داند.

■ به عقیده «آلن فینکل کروت» فیلسوف فرانسوی، نسبی‌گرایی فرهنگی به معنای مقابله با تفرعن غربی و نقش مسلط غرب بود.

■ امروز غرب و شرق باید بپذیرند که می‌توانند از یکدیگر بیاموزند و در این راستا باید با یکدیگر وارد گفت‌وگو و دیالوگ شوند و ضمن احترام متقابل به ارزش‌های فرهنگی یکدیگر، از طرد و تخطئه هم بپرهیزند.

همخوان نبودند در اردوگاه «غیر» و «بیگانه» قرار گرفتند. از جمله، مفهوم «سنت» برای خودشناسی مدرنیسم خلق گشت.

«سنت، یکی از غیریت‌های اساسی تجدد است. به‌طورکلی با ظهور تجدد است که مفهوم سنت و جامعه سنتی پدیدار می‌شود. خلق مفهوم سنت و جامعه سنتی به عنوان ابزار مقایسه، لازمه خودفهمی تجدد است. سنت و تجدد بدین‌سان انسانیت را دو پاره می‌کند. آنچه مدرن نیست در اردوگاه سنت افکنده می‌شود. جامعه سنتی نخست وضع و سپس به عنوان عنصری بیرونی، از دایره عقل تجدد طرد می‌شود. مفهوم جامعه سنتی از نیازمندی‌های ایدئولوژیک تجدد برای خودشناسی برمی‌خیزد. مردمان جامعه سنتی در ذهنیت تجدد، هم عصر تجدد نیستند بلکه در زمان دیگری زیست می‌کنند. جامعه سنتی تنها به شرط نفی خود، امکان ورود به عصر عقل تجدد را پیدا می‌کند؛ یعنی اینکه باید دیگر

آنها سرانجام پیروز خواهند شد، چرا که بیانگر حقیقت‌غایی و زندگی انسانی هستند و هرگاه اقوام دیگر با مبانی آنها آشنا شوند و عاقلانه به منافع خود بیندیشند جملگی را خواهند پذیرفت. این پایه قوم محوری در بهترین شکل خود جا را برای ایجاد بحث بخردانه می‌بندد و با خرد باوری همبسته می‌شود و در بدترین شکل خود درصدد تحمیل دیدگاه‌هایش برمی‌آید و نمونه‌اش هم سیاست استعماری است که زمانی به عنوان عامل رشد دهنده ارزش‌ها و کنش‌های مدرن توجیه می‌شد.»<sup>۱۶</sup>

تفرعن و خودبینی مغرب‌زمینیان در سده‌های گذشته، علاوه بر آنکه پیامدهای تلخی چون استعمار، جنگ و چپاول و اهانت به فرهنگ و تمدن انسان‌های نیکم‌کره دیگر را در برداشت در مطالعات به ظاهر علمی نیز خود را آشکار ساخته است. «ادوارد سعید» در کتاب شرق‌شناسی با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و نظریات «میشل فوکو» گفتمان «شرق‌شناسی»

خودش نباشد و این خود بودن یا نبودنش را هم عقل تجدد تعیین می‌کند. بدین‌سان در ذهنیت تجدد دو سطح زیستی کاملاً متمایز پیدا می‌شود. میان سنت و تجدد هیچ پیوندی متصور نیست. به‌طورکلی غیریت سنت، سبب هویت یافتن تجدد می‌شود. در نتیجه تجربه تجدد به رغم اندیشه تجدد، یعنی اومانیزم و انسان محوری، دچار تجدید می‌شود.»<sup>۱۷</sup>

به عقیده «آلن فینکل کروت» فیلسوف فرانسوی، نسبی‌گرایی فرهنگی به معنای مقابله با تفرعن غربی و نقش مسلط غرب بود. غرب به نام رشادت‌هایش در عالم صنعت خود را آقای جهان می‌داند و ناگهان قوم‌شناسان از راه می‌رسند و می‌گویند: نه، اینطور نیست که یک تمدن باشد و تعدادی اقوام وحشی، بلکه تعدادی فرهنگ وجود دارد. پس متواضع‌تر باشید و وجود دیگری را بپذیرید. چون دیگری هواره قابل جذب و هضم نیست. دیگرانی هستند که در مقابل شما مقاومت می‌کنند. پس می‌توان گفت که نسبی‌گرایی فرهنگی اعتراضی بود به این گرایش غرب برای تحلیل بردن دیگری در خود. مفاهیم وحشی، بربر و بدوی همه انگ‌هایی کینه‌آمیز هستند که دیگر، انسان‌شناسان هیچ اعتباری فکری برای آن قابل نیستند و آنچه با سقوط این صورتک‌ها از ارزش می‌افتد همانا نظریه تکامل انسان در طول زمان و تمایز بین ملل عقب‌مانده با ملل پیشرفته است. چنانکه «لوی استراوس» می‌نویسد: در دادرسی بربریت، از این پس، روشنگران روی نیمکت متهمان قرار می‌گیرند نه در جایگاه دادستان.

«جیبانی واتیمو» فیلسوف پست مدرن ایتالیایی ضمن انتقاد از اندیشه تاریخ تک خطی چنین می‌نویسد:

«مدرنیسم در لحظه‌ای به سرانجام می‌رسد که به دلایل گوناگون، دیگر نتوان تاریخ را تک خطی انگاشت. ما تاریخ را نظم گرفته بر مبنای سال صفر ولادت مسیح می‌انگاریم و آن را مشخصاً پیوستاری از وقایع زندگی کسانی که در مرکز قرار دارند می‌خوانیم. این مرکز یعنی غرب، جایگاه تمدن، نقطه‌ای که بیرون آن جوامع بدوی و کشورهای عقب‌مانده قرار می‌گیرند. «والتر بنیامین» در مقاله «پیش نهاده‌هایی درباره فلسفه تاریخ» نشان داد که تاریخ تک خطی بازمودی از گذشته است که توسط طبقات و گروه‌های اجتماعی فرادست ساخته شده است. درست همان‌طور که تاریخ

■ «هابرماس»: تفاهم تنها بین طرفینی ممکن است که انتظار دارند بتوانند از یکدیگر بیاموزند و در مبادله چشم‌اندازهایی که معطوف به هریک از آنهاست بکشند افق پیش-ادراک‌های زبان خویش را با افق دیگری نزدیک نمایند.

■ قرار نیست که فرهنگی برای ابد دست نخورده و یک شکل باقی بماند. قرار نیست که دو فرهنگ برای همیشه به صورت دو دنیای متفاوت و چه بسا متخاصم ادامه یابند.

را تنها از دیدگاه مرکز - بنیاد می‌توان تک خطی دید، مفهوم ترقی نیز نیاز به انگاره خاصی از انسان به عنوان معیار و محک دارد. در دوران مدرن این معیار، همواره انسان مدرن اروپایی بوده است. انگار که بگوییم: ما اروپایی‌ها عالی‌ترین صورت انسان هستیم و همه روند تاریخ، بیش و کم در جهت تحقق کامل این انگاره آرمانی سوگرفته است.<sup>۱۸۴</sup>

یک اروپا محور، باور ندارد که اروپایی مسیحی و متمدن با بومی عقب‌مانده برابر باشد. او شاید بپذیرد که هر دو انسان‌اند و از یک طبیعت برخوردارند ولی قبول ندارد که هر دو، آفریننده نظام‌های ارزشی برابری هستند. در واقع از باور به ارزش‌های متفاوت، توجیه برتری ارزش‌های خود را می‌یابد.

### گفت‌وگو، سوء تفاهم و مسؤولیت «غرب» و «شرق»

امروز غرب و شرق باید بپذیرند که می‌توانند از یکدیگر بیاموزند و در این راستا باید با یکدیگر وارد گفت‌وگو و دیالوگ شوند و ضمن احترام متقابل به ارزش‌های فرهنگی یکدیگر، از طرد و تخطئه هم بپرهیزند. تجربه تاریخی ثابت کرده که غرب باید هوس ادغام و جذب فرهنگ و عقاید دیگر در فرهنگ خود را از سر به در کند و اصل تکرر و تنوع فرهنگی را بپذیرد و به این واقمیت اذعان نماید که زندگی از منظرهای گوناگون، معانی گوناگون پیدا می‌کند و رد کورکورانه تمام آن چیزهایی که از آن او نیست نوعی جاهلیت و تکبر است. به قول «فینکل کروت»، انسان‌های موسوم به متمدن از برج عاج تخیلی خود به درآیند و با فروتنی روشن بینانه بپذیرند که آنها نیز گونه‌ای انسانی در ردیف بومیان هستند.

غرب و شرق باید موانع موجود بر سر راه گفت‌وگو و تفاهم را بشناسند و مشترکاً در راه رفع آنها اقدام نمایند. زیرا هرگونه گفت‌وگو و تفاهمی منوط به ایجاد شرایطی انسانی و برابر است.

«نابرابری دسترسی به منابع تولید و محرومیت بخش کثیری از ساکنان سیاره از قدرت تصمیم‌گیری، یکی از خطرهای اساسی‌ای است که گوناگونی فرهنگ‌ها و میراث حکمتی را که این فرهنگ‌ها حفظ می‌کنند و انتقال می‌دهند تهدید می‌کند. منطبق با بازار و مطالبه حداکثر سود، با حفظ محیط زیست، چندگرایی فرهنگی و عدالت اجتماعی

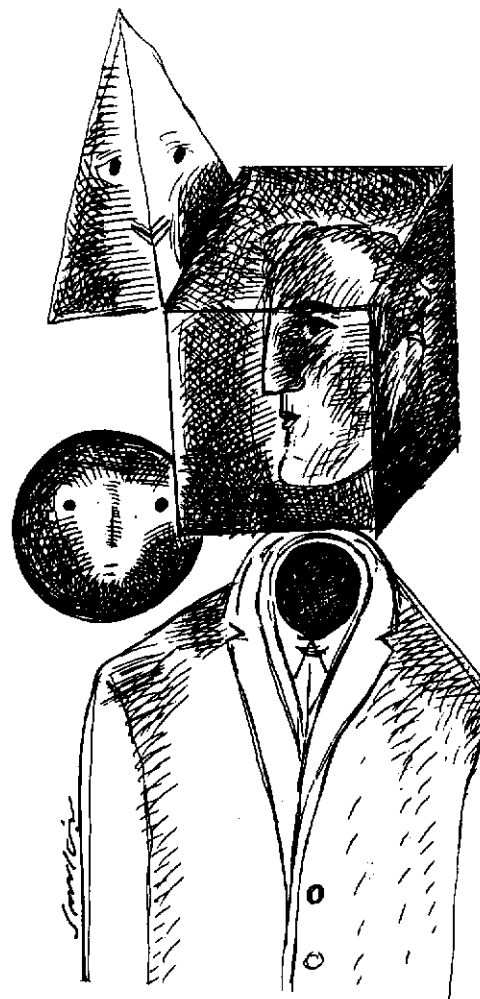
منافات دارد. تقریباً در جای جای جهان سوم، فرهنگ‌های مردمی به‌ویژه فرهنگ‌های مردم بومی به حاشیه رانده می‌شود و در یک نزاع نابرابر، زیر فشارهای سیاسی و اقتصادی خارجی له می‌شوند و این یک فاجعه است. مردمی که از نمادهای فرهنگی راهنمای زندگی‌شان محروم شده‌اند با وسایلی همچون تلویزیون، آگهی و مصرف‌زدگی، در معرض تجربه‌های جدید فرهنگی قرار می‌گیرند و این تجربه‌های جدید که از یک ساختار متفاوت ارزش‌ها و مفاهیم برخاسته است احساس امنیت فرهنگی و اجتماعی آنان را نابود می‌کند.»<sup>۱۹</sup>

«در حال حاضر برخورد میان اندیشه‌های همگانی و سوسه‌های برتری‌طلبی، همچنان ادامه دارد. محافل سیاسی و اقتصادی مسلط قبل از هرچیز، نگران استمرار قدرت و منابع ثروت خویش در قلمروی هستند که قبلاً جهان سوم نامیده می‌شد... همه در چشم قدرت‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی گوناگون، دلایل کافی برای رجحان دادن آن منافع به سخنان مبهم مربوط به همبستگی جهانی به حساب می‌آید... غرب با عادت کردن به این فکر که با ابداع مفهوم انسان مدرن، کلید همگانگی را در اختیار دارد هم نبوغ خود را دست بالا گرفته و هم ابداع خود را از ارزش انداخته است. غرب فراموش کرده است که فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر غیر از فرهنگ و تمدن خودش ... به ارزش‌هایی دست یافته‌اند که فضا و زمانشان را با هنر پیچیدگی‌هایش متعالی کند و تمامی انسان‌ها را فراگیرد...»<sup>۲۰</sup>

به نظر می‌رسد برای برداشتن موانع گفت‌وگو، بیشترین تلاش باید از سوی غرب به عمل بیاید زیرا این غرب بود که طی سده‌های گذشته با نوعی تفرعن و خودخواهی، در صدد نفی و انکار فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر برآمد و علاوه بر اهانت به ارزش‌ها و هویت‌های قومی دیگر، با استعمار و چپاول ملل محروم، خاطرات تلخ و دردناکی را بر اذهان باقی گذاشت، و امروز اوست که به قول فنیکل کروت باید از برج عاج تخیلی پایین بیاید و خود را در کنار و ردیف دیگران ببیند.

«غرب ناگزیر است به تجدیدی‌گردن نهد که هر روز راه‌هایی پیش‌بینی نشده در پیش خواهد گرفت و قابلیت‌های درونی و مکانیسم‌های نادیدنی آن از اختیاراتش برونند؛ زیرا که از خاطره‌هایی دیگر سرچشمه می‌گیرند و

وفاداری‌هایی جز آنچه غرب دارد می‌طلبند. غرب ناگزیر است ساختارهای ذهنی و اشکال فکری‌ای را که تعلق به او ندارند جذب کند زیرا که شهروندانی اهل جاهای دیگر به آن ساختارها، اعتبار و شایستگی همگانی خواهند داد... غرب باید به آینده‌ای بیندیشد که دیگر خود به تنهایی نمی‌تواند آن را آرزو و یا هدایت کند و باید بیاموزد که چگونه تبدیل به عنصری در میان دیگر اجزای متشکله جامعه



بشری شود...»<sup>۲۱</sup>

سرنوشت و آینده دنیامکره جهان در گرو صلح و هماهنگی و گفت‌وگو و تبادل نظر بین همه ساکنان این سیاره است. و اصل انکارپذیر امروز و فردای جهان، پلورالیسم فرهنگی و احترام به علایق و سلاقی گوناگون می‌باشند. همه فرهنگ‌های انسانی، اندیشه‌ها، آیین‌ها، تکنیک‌ها و باورهایی را از یکدیگر وام گرفته‌اند پس می‌توان گفت که موفقیت‌گونه انسانی در همین توانایی او برای فراگیری تجربه دیگران، انطباق با آن و بازبودن به روی آن است. یکی از

خطرهایی که در آینده سیاره را تهدید می‌کند ناتوانی آشکار فرهنگ غرب در درک و جدی گرفتن تجربه فرهنگ‌های دیگر است. فرهنگ‌هایی که راه‌حل‌هایی کاملاً متفاوت برای مسأله بقا و حیات ارائه می‌دهند.

«اگر رویکرد تک محصولی در عرصه کشاورزی کوناثرترین راه به سوی فاجعه باشد آنگاه رویکرد تک فرهنگی چه پیامدهایی را در عرصه فرهنگ انسانی خواهد داشت؟ ما پیوسته از نابودی گونه‌ها و فقیرشدن میراث ژنتیک در محیط زیست حرف می‌زنیم اما در مورد نابودی زبان‌ها، واژه‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، آیین‌ها، سنت و نیز نابودی آوازه‌ها، رقص‌ها، نمایش‌ها و... چه می‌توان گفت؟ و در کل در مورد گوناگونی انسانی چه می‌توان گفت؟ فرهنگ غرب شاید بتواند از رهگذر راه‌های حفظ و حمایت و بهره‌برداری پایدار تا حدودی از نابودی گونه‌ها در محیط زیست

### ■ تجربه تاریخی ثابت کرد که غرب باید هوس ادغام و جذب فرهنگ و عقاید دیگر در فرهنگ خود را از سر به در کند و اصل تکثر و تنوع فرهنگی را بپذیرد.

جلوگیری کند، اما آیا حفاظت و حمایت و استفاده بخردانه و پایدار از گوناگونی فرهنگ‌های انسانی مهم‌تر نیست؟ رویکرد تک محصولی صرفاً موجب کاهش گونه‌های جانوری می‌شود، روش‌های تکنولوژیک و مدیریت برخاسته از تنها یک فرهنگ، موجب نابودی فرهنگ‌های انسانی و یک شکل شدن آنها می‌شود. پس گوناگونی، نشانه سلامت چه در امور انسانی و چه در محیط زیست است و این دو با یکدیگر رابطه تنگاتنگ دارند.»<sup>۲۲</sup>

خاطرات تلخ «جنگ‌های صلیبی» و «استعمار» همچنان در اذهان مشرق زمینان سنگینی می‌کند و هنوز سوءتفاهم‌ها برطرف نشده است. اما بدیهی است در برداشتن گام‌هایی به سوی صلح و تفاهم، مسؤولیت‌هایی متوجه شرق و به‌خصوص کشورهای اسلامی نیز هست. قدرت و بالندگی هر فرهنگی، برخورد فعالانه و گزینشگرانه با

فرهنگ‌های دیگر و نگاه نقادانه و اصلاح‌گرانه به گذشته خود است. مشرق زمین باید بپذیرد همچنانکه تقلید و دنباله‌روی در عرصه فرهنگ، مذموم و نکوهیده است، خزیدن در لاک خود و بی‌خبر و محروم ماندن از علم، اندیشه و دستاوردهای خردمندانانه و نیکوی مغرب زمینان، تاج افتخاری نیست که بر سر خود بگذارد. شرق و به‌خصوص جهان اسلام باید با بهره‌گیری از اندیشه‌های نوین و تمیز سره از ناسره، خود را قوی نموده و ضمن برخورد شجاعانه با دنیای جدید، هوشمندانه باب دیالوگ با فرهنگ و تمدن غرب را بگشاید و به قوت برهان و دلیل، حربه از دست رقیب بستاند. باید بپذیریم که جغرافیای رویدن یک اندیشه و فرهنگ، معیاری برای صدق و کذب و یا حق و باطل بودن آن به دست نمی‌دهد. بلکه باید همه چیز را با ترازوی منطقی و دلیل سنجید و آنچه گرفتاری است برگرفت و بی‌جهت از مایخولیای آن نهراسید. و این گفت‌وگو پیش از آنکه بین دولت‌ها آغاز شود باید در میان متفکران و اندیشمندان تمدن‌های گوناگون شکل بگیرد.

«ملت‌های غرب و جنوب باید یاد بگیرند که ارزش‌های خاص خویش را به کمک ارزشهایی که آنها را به هم پیوند می‌دهد تقویت کنند و اینکه ملت‌های غرب از ادامه این تصور که همگانگی مقوله‌ای صرفاً غربی است دست بردارند و ملت‌های جنوب، کار ادغام بُعد تازه هماهنگی را در ارزش‌های خاص خود آغاز کنند.»<sup>۲۳</sup>

### نقش رسانه‌ها در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها

یکی از ابزارها و امکانات موجود که می‌تواند در گشودن باب گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها، ترویج صلح و تفاهم بین‌المللی و ایجاد روحیه نودوستانه یا بالعکس، در ارائه تصویری مخدوش و وارونه و دامن زدن به کینه و نفرت قومی، نژادی و فرهنگی، سهم اساسی ایفا نماید، رسانه‌ها هستند. رسانه‌ها با توجه به سرعت عمل و قدرت دربرگیری مخاطبان، چنانچه به وظایف و مسؤولیت‌های خود آشنا نباشند و یا به جای ترویج ارزش‌هایی چون صلح، برابری، آزادی و... به جنگ و خصومت دامن بزنند، پروژه گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را با تأخیر و یا شکست مواجه می‌سازند. متأسفانه، آنچه امروز از وضعیت، فرهنگ و باورهای شرق در وسایل ارتباط



جمعی غرب به تصویر کشیده می‌شود، تصویری وارونه و روایت‌گونه است. به عنوان مثال، تصویر اعراب در سینمای غرب، تصویری مخدوش و غیرواقع‌بینانه است.

«تصویر اعراب در سینمای غرب اغلب زاییده تصور و تخیلی است که جاذبه جهان مسلمان عرب و در عین حال بیم از آن را در ذهن غربی منعکس می‌کند. جهانی که این قدر نزدیک است و با این همه، این قدر دور است... در واقع، سینمای غرب چیزی جز انعکاس پیشداوریهای شایمی نیست که پیشینه برخی از آنها به دوره جنگ‌های صلیبی برمی‌گردد و در دوره استعمار اعتقاد عموم مردم بوده است... سینمای غرب تصویری مخدوش از اعراب ساخته است، تصویری از مردان مودی و رموز در حرمسراها و نخلستان‌ها»<sup>۲۴</sup>

اصول و مصوبات بین‌المللی در زمینه فعالیت‌های وسایل ارتباط جمعی جهت ایجاد و حفظ صلح و تفاهم و پرهیز از دامن زدن به جنگ و خشونت اعم از مذهبی، نژادی، قومی

حقوق مدنی و سیاسی چنین است:

۱. هرگونه تبلیغ برای جنگ به موجب قانون ممنوع است.

۲. هرگونه دعوت (ترغیب) به کینه (تفر) ملی یا نژادی یا مذهبی که محرک تبعیض یا مخاصمه یا اعمال زور باشد به موجب قانون ممنوع است.

از جمله محدودیت‌های پیش‌بینی شده در عهدنامه آزادی اطلاعات را می‌توان چنین برشمرد:

۱. اشاعه منظم خبرهای نادرست زبان‌آور به روابط دوستانه ملل و تحریرات برای جنگ و یا کینه ملی، نژادی و مذهبی

۲. حملات علیه بنیانگذاران مذاهب

۳. ترغیب به خشونت و ضدیت.

به موجب قطعنامه بیست و یکمین کنفرانس عمومی یونسکو، استقرار نظم نوین جهانی اطلاعات و ارتباطات، باید براساس اصول زیر استوار باشد:

۱. احترام به هویت فرهنگی همه خلق‌ها

پست مدرنیست‌ها معتقدند که هیچ ارزش عام و جهانشمولی وجود ندارد. «یک ارزش نمی‌تواند جهانشمول باشد و اگر باشد مانند مایمی بسیار رقیق محو می‌شود. تقریباً مثل یک پدیده بانگی است. اگر همه سهام داشته باشند، دیگر ارزش سهامی وجود نخواهد داشت و حتی دیگر مبادله نخواهد شد. پس حتی اندیشه دموکراتیک، فرهنگ یا فرهنگی کردن دموکراسی، بی‌نظمی و اختلاط آنتروپیک است»<sup>۲۶</sup>

در رهیافت نسبی‌گرایانه پست مدرنیستی، باور به وجود ارزش‌های جهانشمول می‌تواند در خود، شکل‌دهنده به برداشتی خاص باشد: قوم محوری. زیرا این، ارزش‌ها و باورهای خاص تمدن و فرهنگ غرب است که زیر عنوان جهانشمولی بودن، تبلیغ می‌شود و نهایتاً به مصادره ارزش‌های متنوع فرهنگ‌های گوناگون به نفع ارزش غرب، می‌انجامد. بنابراین هیچ‌گونه حکم ارزشی و اخلاقی، جهانشمول نیست و نمی‌توان هم از موضع معینی،

## ■ پیش شرط گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها، پذیرش حق برابر برای طرفین گفت‌وگو به منظور درک متقابل و پرهیز از هضم، حذف و یکسان‌انگاری است. باید نفس تکرر و تنوع فرهنگ‌ها، سنت‌ها، عقاید و... را محترم شمرد.

و... بیانگر نقش و اهمیت این وسایل در دنیای کنونی است. در اصل هشتم از اصول دهگانه بین‌المللی اخلاق حرفه‌ای در خبرنگاری تحت عنوان «احترام به ارزش‌های عام و گوناگونی فرهنگ‌ها» آمده است: «یک روزنامه‌نگار واقعی در حالی که به شخصیت ویژه، ارزش و شأن هر فرهنگ و همچنین به حق انتخاب و توسعه آزادانه نظام‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی به وسیله مردم احترام می‌گذارد، مدافع ارزش‌های عام انسانی و بالاتر از همه، مدافع صلح، دموکراسی، حقوق بشر، پیشرفت اجتماعی و رهایی ملی است. به این ترتیب، روزنامه‌نگار به طرز فعال در تبدیل جامعه به جامعه‌ای دموکراتیک‌تر مشارکت می‌جوید و از طریق گفت‌وگو و شنود به ایجاد فضایی آکنده از اعتماد در مناسبات بین‌المللی مساعدت می‌نماید تا صلح و عدالت، تشنج‌زدایی، خلع سلاح و توسعه ملی در سراسر جهان تحقق یابد...»<sup>۲۵</sup>

همچنین مفاد ماده ۲۰ میثاق بین‌المللی

۲. احترام به حق تمام خلق‌ها برای مشارکت در مبادله بین‌المللی اطلاعات. همچنین در بیستین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو در سال ۱۹۷۸ درباره نقش بین‌المللی وسایل ارتباط جمعی، طرح اعلامیه یونسکو درباره اصول بنیادی مربوط به مساعدت و وسایل ارتباط جمعی در تحکیم صلح و تفاهم بین‌المللی، پیشبرد حقوق بشر و مبارزه علیه نژادپرستی، آپارتاید و تحریک به جنگ، مورد بررسی و تصویب واقع شده بود.

### ارزش‌های جهانشمول و گفت‌وگو

بود یا نبود ارزش‌های جهانشمول و فراگیر، در کانون مباحثات مربوط به گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها قرار دارد. آیا می‌توان به ارزش‌های عام و مشترکی باور داشت که همه فرهنگ‌ها، اقوام و... با وجود همه تفاوت‌ها و گوناگونی، روی آنها توافق داشته باشند و یا اینکه هیچ‌گونه ارزش عام و جهانشمولی وجود ندارد؟

ارزش‌هایی را تبلیغ نمود و خواستار جهانشمولی آن شد و هم از گفت‌وگوی فرهنگ‌ها سخن گفت.

«ژان بودریار» می‌گوید: «باید هرگونه فکر احیای یک خطی بودن جهانشمول را رها کرد، گفتن اینکه تاریخ خردمندانه‌ای وجود دارد که در آن سرانجام تمام جوامع با هم کنار خواهند آمد درست نیست در این مورد، من هوادار فردیت جوامع هستم»<sup>۲۷</sup>

از سوی دیگر، اندیشمندانی که بیشتر مستتب به نحله خردگرایی و مدرنیسم می‌باشند، با تأکید بر وجود ارزش‌های عام و جهانشمول، شناسایی صحیح تفاوت‌ها و برقراری دیالوگ را از رهگذر مراجعه به مفهوم «عمومیت» قابل حصول می‌دانند.

«ایمانوئل کانت» می‌گوید: «اندیشگری بخردانه، در بنیان خود، وابسته به رشته مفاهیمی کلی و جهانشمول است، مفاهیمی که افراد انسان به یاری آنها و با آنها، جهان را تجربه، تحلیل، تفسیر و بیان می‌کنند.

مقوله‌های علیت، زمان، مکان و فضا و مادیت از جمله این مقوله‌های کلی هستند. در واقع به نظر کانت بنیان مشترک شناختی فرهنگ‌ها امکان می‌دهد که افراد با هم مبادله فکری یابند. همین مبنا، جست‌وجوی اصول و احکام جهانشمول اخلاقی را نیز توجیه می‌کند.<sup>۲۸</sup> خردگرایان معتقدند از نسبی کردن همه چیز باید اجتناب کرد؛ زیرا در تنوع و تحرک فرهنگ‌ها، برخی از ارزش‌ها دست نخوردنی هستند و باید آنها را نه به سبب آنکه به منافی خاص خدمت می‌کنند بلکه به دلیل اینکه از طریق هریک از ما به تمامی بشریت مربوط می‌شوند، حفظ کرد و محترم شمرد. ارزش‌هایی مانند: حقوق بشر، دموکراسی، آزادی، صلح، عدالت و...

«شناسایی درست تفاوت‌ها هنگامی است که تفاوت را به عنوان جزئی از کل مورد شناسایی قرار دهیم. در حقیقت، یعنی اینکه بگوییم: شما متفاوت هستید اما تفاوت‌های شما بخشی از فرهنگ عام و جهانی است و از این جهت... اگر تفاوت‌ها با نوعی اندیشه عمومیت مرتبط نشود، نمی‌توان آنها را به صورتی معتبر و صحیح باز شناخت... شناسایی صحیح تفاوت‌ها، همواره از رهگذر مراجعه به مفهوم عمومیت قابل حصول است.»<sup>۲۹</sup>

«فسدیریکو مایور» مدیرکل یونسکو می‌نویسد: «حقوق بشر میان همه مردم مشترک است. چون به فرد فرد ما تعلق دارد و جهانی‌اند از آن رو که فراسوی تفاوت‌های فرهنگی قرار دارند. ممکن است اعتراض شود که حقوق بشر در مورد تمامی فرهنگ‌ها به‌طور یکسان به کار گرفته می‌شود و این اعتراض، خود جزئی از مبارزهای بزرگتر است برای مقاومت در برابر نیروی همسان‌سازی خزنده‌ای که جهان ما را تهدید می‌کند. با این حال ارزش‌هایی که این حقوق به نام آنها عنوان می‌شود با آرمان‌های فطری بشر همخوانی دارند و بنابراین جهانی‌اند.»<sup>۳۰</sup>

«پلورالیسم فرهنگی یک واقعیت است. این بذرها در خاک‌های مختلف که کاشته می‌شوند نتیجه‌های مختلف می‌دهند ولی تفاهم فرهنگی هم یک واقعیت است. دقیقاً به دلیل وجود داشتن این مبانی و ریشه‌هاست که ما هم می‌توانیم امروز با هم گفت‌وگو کنیم و دریابیم که راه‌ها از کجا جدا شده است و در کجا اشتراک داشته‌اند. اگر به ظواهر بنگریم

همه، جنگ و نزاع و طرد و دفع یکدیگر است و این کار کسانی است که از ریشه‌ها ناآگاهند. اگر به ریشه‌ها نظر کنیم، نکته‌های مشترک بسیار زیادی می‌بینیم. این نکته‌های مشترک بسیار زیاد، هم به ما می‌آموزد که خطوط موازی زیادی داریم و هم اینکه از یک نوع کثرت و چندگانی فرهنگ، گریزی نیست. تجربه بشری در طول تاریخ، تجربه کمابیش یکسانی بوده است. باید این تنوع و تکثر محترم شمرده شود. اما این تکثر به معنای کثرتی است که در یک مسابقه وجود دارد نه کثرتی که در یک جنگ وجود دارد. فرق است بین پلورالیسم جنگ و پلورالیسم مسابقه‌ای. کثرتی که در یک مسابقه است کثرت است و بدل به وحدت نمی‌شود؛ اما نتیجه‌ای می‌دهد. ولی کثرتی که در جنگ است آن هم کثرت است اما به نتیجه دیگری مبدل می‌شود.»<sup>۳۱</sup>

نتیجه اینکه، مسأله اصلی در جهان امروز، تقابل و رویارویی فرهنگ‌ها نیست، زیرا سرانجام همه به این حقیقت واقف خواهند شد که «فرهنگ جهانی» با فرهنگ بشری یکسان است و هر فرهنگی برای حفظ هرچه بهتر هویت ملی خود به روابط نوینی با فرهنگ‌های دیگر جهان نیازمند است. بدین معنا، هرکوشش فرهنگی نوعی فاصله گرفتن و نگاه کردن نقادانه است به «فرهنگ خود» در جهت درک و تساهل نسبت به «فرهنگ دیگر».

مقاله را با سخنی از «فدریکو مایور» مدیرکل یونسکو به پایان می‌بریم:

«وجود یک دموکراسی واقعی بدون وجود یک فرهنگ دموکراتیک غیرقابل تصور است... فرهنگ دموکراتیک واقعی نباید هیچ هویتی را، اعم از قومی، مذهبی، زبانی یا فرهنگی، نفی کند، همچنان که نباید با زیرپا گذاشتن هویت ملی، همبستگی جمعی و آمال مشترک همگانی رشد یابد. چنین فرهنگ دموکراتیکی فرصتی همگانی فراهم می‌آورد تا از خلال تعلقات آزادانه و کثرت‌گرایانه به خودشناسی دست یابند. از این‌رو، دموکراسی در سطح فرهنگی همان چیزی باید باشد که در سطح سیاسی: در هم آمیختن اراده فردی با منافع عمومی.»<sup>۳۲</sup>

## منابع و مآخذ

۱. پرزدکونیا، خاور. «تنوع خلاق ماه پیام یونسکو، ش. ۳۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۶.

۲. سنی، هادی. «انقلاب اسلامی، طرحی تمدنی»، روزنامه ایران، ۲۰ آبان ۱۳۷۶.
۳. واتیمو، جیانی. «پسامدرن، جامعه شفاف؟»، ترجمه محبوبه مهاجر، سرگشتگی نشانه‌ها، نشر مرکز.
۴. هابرماس، یورگن. «حقیقت و حقانیت». ترجمه رضا سلحشور، نقدکتاب، نشر نیکا.
۵. همان منبع.
۶. همان منبع.
۷. احمدی، بابک. کتاب تردید، نشر مرکز.
۸. لیتل، دانیل. تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، انتشارات صراط.
۹. واتیمو، جیانی. «پسامدرن، جامعه شفاف؟»، ترجمه محبوبه مهاجر، سرگشتگی نشانه‌ها، نشر مرکز.
۱۰. احمدی، بابک. کتاب تردید، نشر مرکز.
۱۱. همان منبع.
۱۲. بشریه، حسین. دولت عقل، مؤسسه نشر علوم نوین.
۱۳. هابرماس، یورگن. «حقیقت و حقانیت». ترجمه رضا سلحشور، نقدکتاب، نشر نیکا.
۱۴. احمدی، بابک. کتاب تردید، نشر مرکز.
۱۵. فینکل کروت، آلن. شکست اندیشه، ترجمه عباس باقری، نشر فرزاد.
۱۶. احمدی، بابک. کتاب تردید، نشر مرکز.
۱۷. بشریه، حسین. «تجدد: غیریت‌ها و محدودیت‌ها» نقدونظر، بهار و تابستان ۱۳۷۶.
۱۸. واتیمو، جیانی. «پسامدرن، جامعه شفاف؟»، ترجمه محبوبه مهاجر.
۱۹. کورتاری، اسمیتو. توسعه و چندگرایی فرهنگی، پیام یونسکو، ش ۳۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۶.
۲۰. حسین، محمود. «میراث مشترک انسان»، پیام یونسکو، تیر ۱۳۷۲.
۲۱. همان منبع.
۲۲. هیت، ترنس. «دور باطل»، پیام یونسکو، ش ۳۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۶.
۲۳. حسین، محمود. «میراث مشترک انسان»، پیام یونسکو، تیر ۱۳۷۲.
۲۴. فهدل، عباس. «خاور زمین: اسطوره و راز» پیام یونسکو، دی ماه ۱۳۷۰.
۲۵. شکرخواه، یونس. خبر، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۲۶. بودریار، ژان. گفت‌وگو با رامین جهانگللو، نقد عقل مدرن، ترجمه حسین سامعی، نشر مرکز.
۲۷. بودریار، ژان. پایان دوران ارزش‌های جهانشمول، نگاه نو، ش ۱۷، آذر دی ۱۳۷۲.
۲۸. احمدی، بابک. کتاب تردید، نشر مرکز.
۲۹. فری، لوک. درگفت‌وگو با رامین جهانگللو، نقد عقل مدرن، ترجمه حسین سامعی، نشر مرکز.
۳۰. مایور، فدریکو. «حقوق بشر، میراث بشریت»، پیام یونسکو، ش ۲۸۶، فروردین ۱۳۷۴.
۳۱. سروش، عبدالکریم. «اسلام و غرب: از بدفهمی به تفاهم»، پیام امروز.
۳۲. مایور، فدریکو. «برای یک فرهنگ دموکراتیک»، پیام یونسکو، مهر ۱۳۷۲.